

# نقدهای حسن طارمی بر مقدمه کتاب مکتب در فرایند تکامل



دکتر فخاری (مجری نشست):

بسم الله الرحمن الرحيم. این بحث ما دومین جلسه از بحث بررسی و نقد کتاب مکتب در فرایند تکامل اثر دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی با ترجمه هاشم ایزدپناه می باشد. در جلسه نخست، کلیاتی درباره شخصیت مؤلف و دیدگاه‌های او به طور اجمال مطرح شد. امروز مجال بیشتری خواهد بود که به نقد دیدگاه‌های او بپردازیم. نخست از محضر استاد حجه الاسلام آقای طارمی، محقق و اندیشمند معاصر تقاضا می شود که چکیده‌ای از دیدگاه‌های ایشان را که در این کتاب منعکس هست، بیان بفرمایند؛ و بعد از بیان دورنمای دیدگاه‌های آقای مدرسی، مجال این را خواهیم داشت که دوستان دیدگاه‌های خود را مطرح کنند، و جلسه ما از حالت یک طرفه خارج بشود و بتوانیم بحث را به صورت دو طرفه ادامه دهیم.

از استاد طارمی می خواهیم که دورنمای از نگاه مدرسی را درباره فرایند تکامل تشیع بیان بفرمایند.

## نقد و بررسی مقدمه کتاب

حجة الاسلام طارمی:

این کتابی است که از لحاظ روشی و دریافتی قابل توجه است و در عین حال، آنچه که در این کتاب مطرح شده در خور بررسی و نقد است. خلاصه کتاب را جلسه قبل عرض کردیم و انگیزه مؤلف را هم توضیح دادیم. بهتر است قبل از شروع به مباحثه یک متن تحقیقی، به مبانی و مبادی مؤلف توجه بکنیم. البته نه مبانی اعتقادی بلکه مبانی که در این کتاب به آن پرداخته است.

از مقدمه‌ای که ایشان بر متن فارسی نوشته‌اند، این چند اصل استنباط می‌شود:

۱. هسته اصلی تشیع، اعتقاد به مرجعیت علمی اهل بیت و احقیقت امیرالمؤمنین و فرزندان او علیهم‌السلام بر رهبری جامعه است.<sup>۱</sup> در این - جا آقای مدرسی بر دو نکته پافشاری می‌کنند و در طول کتاب هم سعی می‌کنند که فرآز و فرودهای این دو نکته را باز بنمایند. یکی این که مسئله تشیع فقط حکومت حضرت امیر و فرزندان ایشان نیست، بلکه کلیت دین را در مقام تبیین و مرجعیت علمی از آن اهل بیت می‌دانند و این نکته حقی است و دوم این که رهبری جامعه هم باید با این کسانی باشد که مرجعیت علمی جامعه را دارند. این یک نکته اصلی است، که در ابتدا ایشان بر آن تأکید می‌کنند و در سراسر کتاب هم سعی کرده‌اند که از این اصل فاصله نگیرند.

۲. امامت ائمه از منظر شیعی از طریق نص است.<sup>۲</sup> شما مستحضرید که در مذاهب مختلف عالم اسلام، امامت هست، اما هیچ کدام از آنها به نص معتقد نیستند. زیدی‌ها (امامشان را) به گونه‌ای انتخاب می‌کردند و اسماعیلی‌ها - هرچند امروزه ممکن است داخل شیعه تلقی نشوند - به گونه‌ای دیگر؛ خوارج هم امام دارند، اما آن‌ها هم باز به نحو خاصی انتخاب می‌کنند؛ ولی شیعه قائل به نص است. این منصوص بودن یکی از ارکان فکری شیعه است و به این مطلب هم در این کتاب توجه داده شده است؛ یعنی مهمترین سند امامت یک امام، منصوص بودن است.

۳. نکته سوم - که اساساً بحث ما باید حول این نکته باشد - این است که آقای مدرسی بیان می‌کنند که میراث اصلی‌ای که از امامان شیعه علیهم‌السلام در دوران حضورشان به دست ما رسیده، در مهمترین آثار حدیثی شیعه که در عصر غیبت و در قرن پس از آن تدوین شده، جمع شده و تقریباً ایشان بر این مطلب مُصر هستند که چیزی نبوده که در کتاب‌ها نیامده باشد. به این باید توجه کرد، چرا که



می‌شود اختلاف نظر در همین جا باشد. اگر در مقدمه ملاحظه بفرمایید، ایشان تعبیرات صریحی در این باب دارند: «محدثان شیعه نیز در عصر غیبت صغری و قرن پس از آن، ظاهراً آنچه ارزش نقل داشته است، حتی در



که در متن انگلیسی نیست، به دست بیاوریم و شاید هم لازم باشد که به آنها توجه کرد.

آقای مدرسی در کتابشان - اگر به عنوان روش تحقیقی بخواهیم بگوییم - لازم بود که یک بحثی درباره اعتبار منابعشان می کردند. مطالعه آقای دکتر مدرسی مطالعه متنی است و بر پایه منابع کار می کنند و از درون منابع می خواهند فضای اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی یک اصل را استخراج کنند و به ویژه می خواهند منحنی حرکتی کلام شیعی را استنباط کنند. برای این کار باید یک بحثی درباره اعتبار منابعشان و مبنای گزینش آنها می کردند. ما در هیچ جای کتاب نمی توانیم این را ببینیم. این قدر می فهمیم که آقای مدرسی مهمترین منابع تاریخی، کلامی و حدیثی قرون نخستین را - که موضوع همان دوره است - محل توجه قرار داده اند و مراجعه زیاد داشته اند؛ اما به ما نگفته اند که مثلاً در کافی، در کجا حدیثی را قبول ندارند؛ فرق محاسن برقی را با کافی در چه می دانند؟ در بین کتاب های رجال تفاوت کتاب نجاشی با کثی در چیست؟ آقای مدرسی به صورت داده های خام از همه این ها استفاده می کنند؛ اما چون کار، کار تحقیقی است، خوب بود که در این باب توضیح می دادند. دسته کم اگر ما از میراث خودمان بخواهیم استفاده بکنیم،

متعارضات و متناقضات، در جوامع حدیثی خود جمع آوری و تدوین کرده اند»<sup>۳</sup>.

۴. نکته چهارم این که در مقام فهم این مجموعه میراثی و مجموعه داده ها، ما نمی توانیم ادعا بکنیم که اصحاب ائمه و علمای معاصر نزدیک به عصر حضور و دوره غیبت صغری از ما بهتر می فهمیدند؛ یعنی ما نمی توانیم به دلیل این که شیخ مفید مطلبی را از یک حدیث چنین فهمیده، ما هم باید چنین بفهمیم.<sup>۴</sup> البته این هم مطلب عجیبی نیست و در فقه ما هم بوده و در کلام هم بوده، اما به هر حال بر روی آن تأکید می کنند.

۵. و آخرین نکته این است که محدثان نخستین، بین روایات اصیل و دخیل خلط کرده اند.<sup>۵</sup> این یکی از ادعاهای مهم آقای دکتر مدرسی است و بر روی آن اصرار هم دارند؛ و در حین مطالعه کتاب هم دیده می شود که در بعضی مواقع به راحتی با یک روایت معامله جعلی بودن می کنند؛ گاهی یک روایت را نسبت دادن به امام می دانند - البته باید دلایل خودشان را بگویند - اما به هر حال نظر ایشان این است که محدثان بین روایات تفکیک نکرده اند. البته ایشان این جا نمی گویند که برخی محدثان، جمله ایشان جمله عام است. این ها مبانی هست که ما می توانیم از مقدمه فارسی کتاب،

علمای ما این کار را می‌کردند؛ یا اگر قرار بود از دنیای جدید الگو بگیریم، شاید بهتر بود که به این چیزها توجه می‌کردیم. ما اگر بحواله‌الاتوار مجلسی را نگاه کنیم، اولین کاری که ایشان می‌کند، بحث منابع خودش است. بحث اعتبار منابع خودش است به اعتبار مؤلفانش، اعتبار منابعش به اعتبار نسخه‌هایش. من که کتاب می‌نویسم باید تکلیف خودم را با منابعم روشن بکنم. به خصوص ایشان که یکی از مبانیشان این است که محدثان بین اصیل و دخیل تشخیص نمی‌دادند، باید این را مشخص کنند که چگونه این‌ها را از هم تفکیک می‌کنند. متأسفانه جای این بحث در مقدمه دکتر مدرسی خالی است و مقداری هم مخاطب خودش را دچار مشکل می‌کند.

غیر از مراجعاتی که مخاطب باید به منابع بکند، مخاطب نمی‌داند که این استناد - به عنوان مثال - به کتاب محاسن برقی، به اعتبار اعتقاد به این حدیث از امام بوده، یا بخاطر اعتماد به متنی است که در قرن چهارم نوشته شده. اگر متنی در قرن چهارم است، آیا می‌توان از آن نتیجه گرفت که در قرن دوم چنین چیزی وجود داشته؟ همه این‌ها سوالاتی است که در محور این کتاب برای خواننده پیش می‌آید. دلیلش هم این مشکلی است که آقای دکتر مدرسی - که شاید به دلیل این که نمی‌خواستند در آن به این تفصیلی که الان مطرح شد، کار بکنند - برای ما پیش آورده‌اند. من نمونه‌ای از گذشتگانمان را عرض می‌کنم: مرحوم علامه مجلسی، یک الگوی بی‌نظیر است. در کتاب جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله نوشته آقای مادلونگ - که کتابی است که من در فرصت دیگری معرفی می‌کنم - در اول کتاب بحث آقای مادلونگ درباره منابع می‌باشد، تکلیف خودش را با منابع تاریخی روشن کرده و دیدگاه خودش را گفته است، که چقدر می‌شود به این منابع اعتماد کرد و چقدر در آن‌ها آراء و اهواء آمده است. هر تجربه و هر دیدگاهی که داشته در مورد منابع تاریخی مطرح کرده و تکلیف خودش را معین کرده و هیچ ابایی ندارد از این که مثلاً بگوید من فلان منابع شیعی را اصلاً قبول ندارم. اول موضوع را برای خودش حل کرده است. من گمان می‌کنم یکی از کاستی‌های این کتاب، روشن نشدن تکلیف منابع کتاب است. در حین بحث ما می‌فهمیم که ایشان به منابع متوسط به مثابه .... توجه دارند و به منابع جدید مطالعاتی به مثابه آراء روشمند، اما خود ایشان این را باید می‌گفتند. در عالم حدیث علما بین کتاب‌ها فرق می‌گذارند و هر کتابی را در جایگاه خودش می‌بینند؛ به عنوان مثال، بین تحف العقول و کافی خیلی فرق می‌گذارند. در فقه بین من لایحضره الفقیه با محاسن برقی و در کتاب‌های رجال بین اختیار معرفه و

رجال کشی و رجال نجاشی فرق می‌گذارند و هر کدام را از منظر خودش می‌بینند. کشی بنا نداشته است توثیقی را اداره کند، خواسته داده‌ها را اداره کند، نجاشی خواسته است داوری کند. هر کدام از این‌ها برای خودش معیاری داشته است. این خلأ - با این که آقای مدرسی کتاب‌شناس و صاحب‌نظر است - در کتابشان دیده می‌شود.

در مقدمه، ایشان به یک نکته دیگری اشاره کرده‌اند که شاید در بحث‌های آینده، به مناسبت بحثی که درباره غلو و تقصیر می‌کنم، به آن بپردازم، اما چون که این‌جا اشاره و تأکید کرده‌اند، عرض می‌کنم: اشاره می‌کنند که در آغاز غیبت صغری در شیعه دو مکتب وجود داشته است: «مکتب محدثان قم» و «مکتب محدثان و متکلمان بغداد». ایشان به تأثیر این دو جریان و تفاوت‌ها و تعامل‌هایشان با یکدیگر توجه داده‌اند. اما یک اشتباه سهو القلمی هست که باید عرض بکنم: ایشان فرموده‌اند دو مکتب فکری کوفه و قم. این خطا است؛ در صفحه ۱۵ کتاب آمده: «اختلاف نظر و درگیری در جامعه شیعه، به خصوص میان دو مکتب فکری کوفه و قم» این تعبیر کوفه خطاست؛ مکتب کوفه پس از مهاجرت اشعری‌ها به قم تقریباً از رونق افتاده است. آن دو مکتبی که در قرن چهارم و پنجم با هم چالش‌هایی دارند، مکتب بغداد و کوفه‌اند. آن ویژگی مکتب بغداد - که بیشتر می‌گویند - این است که عقل‌گرا هستند، که البته بعداً خواهیم گفت که عراق است؛ و مکتب قم را می‌گویند که اخباری‌گرا هستند. از یک منظر دیگر مکتب قم در پذیرش حدیث سخت‌گیری دارند، در مواجهه با جریان‌های جعل حدیث و اهل غلو سخت‌گیری بیشتری می‌کند، و مکتب بغداد در حدیث این سخت‌گیری را ندارد. گرچه در اذهان عکس این مطلب تلقی می‌شود، ولی واقع قضیه همین است. شهر بغداد به دلیل این که در یک موقعیت تاریخی دیگری قرار دارد، و پایتخت خلافت اسلامی است، همه مذاهب آن‌جا آمد و شد دارند، بحث دارند، معتزلی‌ها هستند، زیدی‌ها هستند، زنادقه هستند، مدعیان مکاتب فلسفی غیردینی هستند. در بغداد مخصوصاً در قرن چهارم و پنجم که درخشان‌ترین دوره تمدن اسلامی است، مکتب شیعه یک جور رشد می‌کند؛ مثلاً وقتی شیخ طوسی در کرسی کلام می‌نشیند یک جایگاهی دارد، ولی قم نه. اصلاً این شهر به این دلیل انتخاب شده است که



وقتی مردم شهرهای دیگر را آزار می‌دادند، از خطه حکومت فرار کرده‌اند، رفته‌اند آن‌جا. بنابراین، ارتباطشان خیلی محدودتر است، تعاملشان



کتر است، اما «ری» این طور نیست. در ری مقداری ارتباط داشتند، اسماعیلی‌ها آنجا بودند، زیدی‌ها هم بودند و تعامل‌های بیشتری داشتند، اما در قم کمتر بوده است.

این‌جا می‌خواهم مثالی بزنم، حتماً شنیده‌اید که نشانه و سبیل تعارض مکتب قم و بغداد را در کتاب اعتقادات صدوق و تصحیح الاعتقاد مفید می‌دانند؛ یعنی این دو بزرگ را که با هم یک اختلاف نسلی هم دارند، معمولاً نماینده دو مکتب می‌دانند و معمولاً هم می‌گویند که تصحیح الاعتقاد با گرایش عقلانی به اعتقادات صدوق نگاه کرده و ایراداتی هم گرفته است. آقای مدرسی هم بدون این که این مطلب را اعلام بفرمایند، دو مثال زده‌اند؛ بیشتر برای این که بگویند تلقی من چیست. من این دو مثال را عرض می‌کنم و توضیح می‌دهم تا معلوم شود این تفاوتی که فکر می‌کنیم، نیست. ایشان می‌گویند<sup>۶</sup> که شیخ مفید عیبی نمی‌دید که روایت «ما منّا الا مقتول او مسموم» را نپذیرد و در تصحیح الاعتقاد با این ایده مخالفت کند. و یا با روایت «جعلت اجر محمد صلواتک علیه وآله مودتکم فی کتابک»<sup>۷</sup> مخالفت بکند.

من یک توضیح کوتاه برای هر دو مثال می‌دهم. این روایت مشهور است که «ما منّا الا مقتول او مسموم»<sup>۸</sup>. روایتی است که نه اعتقادی است و نه معرفتی است که حتماً باید به آن پایبند باشیم. این را صدوق در کتاب اعتقادات خود آورده است. حال چرا آورده؟ شیخ صدوق دارد بحث غلو را مطرح می‌کند و می‌خواهد اعتقادات اهل غلو را بیان کند. یکی از اعتقادات اهل غلو این بوده است که امامان نمی‌میرند. ایشان نشان می‌دهند که اهل غلو اشتباه می‌کنند و امامان می‌میرند و ما معتقد هستیم که «ما منّا الا مقتول او مسموم»؛ یعنی مسئله‌اش این نیست که این روایت را باید بپذیریم، مسئله‌اش نفی اعتقاد به غلو است. مرحوم مفید هم وقتی این روایت را می‌خواند، می‌گوید که این روایت سند ندارد. این هیچ اختلاف فکری را نشان نمی‌دهد و فقط یک اختلاف نظر درباره یک حدیث را نشان می‌دهد. اما صدوق این را برای صرف روایت نیآورده، بلکه برای رد این اعتقاد که امام نمی‌میرد - اعتقاد برخی فرقه‌ها مانند کیسانیه - آورده است. آقای مدرسی که این مطلب را این‌جا آورده‌اند، شاید خواننده احساس کند که یکی از اعتقادات ما این بوده و مکتب قم خیلی حساس بوده که باید به این اعتقاد باشیم که همه امامان یا مسموم شدند یا به قتل رسیدند؛ در حالی که صدوق اصلاً این مطلب را در این مقام نفرموده و بیشتر در مقام نفی غلو بوده است و آن

دوره، دوره سخت‌گیری محدثان بزرگ، برای پیش‌گیری از ورود بحث‌های اهل غلو بوده است؛ که در بحث بعدی باید به آن بپردازیم.

در بحث دیگر شیخ صدوق می‌فرماید که ما به اعتبار آیه قرآن<sup>۹</sup> اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مودت اهل بیت علیهم السلام می‌دانیم. مرحوم مفید می‌فرماید که این جمله توضیح می‌خواهد. اگر ما بگوییم اجر رسالت پیامبر این است که مردم او را دوست داشته باشند، این که اجر نمی‌شود. اجر ثواب اخروی است که خدا می‌دهد، مردم نمی‌دهند. این جمله توضیح می‌خواهد: استثناء منقطع است؛ یعنی من که اجر با خداست، از شما می‌خواهم که اهل بیت مرا دوست بدارید. و بنابراین اصلاً مفید نگفته که من مخالفم با این که مودت اهل بیت اجر پیغمبر است؛ این که صریح آیه قرآن است: «قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی»<sup>۱۰</sup>؛ بلکه مفید این را تبیین می‌کند و تبیین او هم از نظر ابتدایی درست است: مردم که نباید به پیغمبر ثواب بدهند. این‌جا یک استثناء منقطع است، یعنی پیامبر به مردم فرموده‌اند: من از شما اجر نمی‌خواهم، از شما فقط یک چیز می‌خواهم و آن مودت قربای خود است؛ به تعبیر عربی: و أمرکم<sup>۱۱</sup>. این یک بحث در نحو عربی است. در بسیاری از مواردی که بعضی از افراد فکر می‌کنند که مکتب قم و مکتب بغداد - اگرچه اختلافاتی داشته‌اند - خیلی با هم در تضاد بوده‌اند، از این نوع ذهنیت‌هاست؛ مثلاً شیخ مفید می‌گوید که این حدیث مستند نیست، این که اشکالی ندارد؛ و شیخ صدوق هم بر این تأکید نداشته و اصلاً مسئله‌اش این نبوده است. مسئله او نفی غلو است و این که مبدا کسانی فکر کنند که ائمه نمی‌میرند.

در پایان مقدمه ایشان تعبیراتی واکنشی درباره روش فقه دارند؛ من خودم را نماینده فقها نمی‌دانم، ولی در مقام دفاع از نگاه فقهی شیعه عرض می‌کنم که اظهاراتی که ایشان این‌جا کرده، که می‌فرمایند: «امروز که دست کم به صورت نظری، روزگار احترام به حرمت انسان است، ما را به عنوان تنها مذهب زنده و شناخته شده جهان که قائل به نجاست انسان دگراندیش است، به جهانیان معرفی نمی‌نمود»<sup>۱۲</sup>. ایشان با این که چرا اهل کتاب در فتوای فقها پاک نیستند، مشکل دارند و آن مشکل را به این صورت مطرح کرده‌اند و چند مثال هم زده‌اند. این یک بحث اختلافی میان فقهای ماست و علی‌الغالب هم قائل به طهارت ذاتی هستند. اما این تعبیر (آقای مدرسی)، تعبیر فقیهانه و کارشناسانه‌ای است، من هم فقط از این جهت عرض می‌کنم و به این که فقها گرفتار عوام می‌شوند یا نمی‌شوند، کاری ندارم. فقیهی که گرفتار عوام بشود به درد نمی‌خورد، اما از این منظر نمی‌خواهم



بعد می‌گوید که من شنیدم که بعضی‌ها او را تکفیر می‌کردند، به خاطر این که خیلی آدم هتاک‌ها بود «هتاکاً بالمنبر و مُفتياً بطهارتاهل الذمّة و نحوها من الفتاوی الشاذّة»، یک مجموعه‌ای از فتاوی شاذّه داشت.

من اصلاً درباره خوب یا بد بودن تکفیر نمی‌خواهم داوری کنم، این ماجرا بحث دشوار مصداقی دارد؛ اما شما مثال بدی انتخاب کرده‌ای، این نشان می‌دهد که شما گشته‌ای و چیز دیگری [جز کتاب گمنام لباب‌الالاقاب] آن‌هم با تقطیع و عدم رعایت امانت [پیدا نکرده‌ای! دو، سه تا از این مثال‌ها به سختی می‌شود پیدا کرد، اما یک مرتبه این را بزرگ کردن و یک جوری این مطلب را به خواننده القا کردن، که داستان علما این است که همدیگر را تکفیر کنند، این مطلوب نیست، به جنبه اخلاقی قضیه کاری ندارم، فقط از جهت روشی خواستم بگویم که «نجاست انسان دگراندیش» اصلاً موضوع فقه نیست، بلکه در بحث طهارت که یکی از مصادیقش کافر است، بحث است که آیا اهل کتاب نجس هستند یا خیر؟ این یک بحث اختلافی است، از این بحث نه می‌شود برای شیعه غصه خورد و نه اگر کسی قائل به طهارت شد، می‌شود گفت که خیلی روشن است و عجب هنری کرده است! این یک بحث کاملاً فقهی است و فقیه بر پایه مبانی فقهی خود کار می‌کند.

این بحثی را که من اجمالاً کردم، برای معرفی مبانی ایشان و مروری بر مقدمه بود. حالا اگر اجازه بدهید وارد فصل اول کتاب بشویم.

حرف بزنم. می‌خواهم بگویم داستان فقه به این گونه نیست. آقای مدرسی! گیریم که طهارت اهل کتاب حل شد، جزیه اهل کتاب را هم حل می‌کنید؟ احکام ازدواج با اهل کتاب را هم حل می‌کنید؟ فقیه از آن جا که معتقد است برای فهم دین باید سراغ داده‌های دینی برود، می‌رود این داده‌ها را کنار یکدیگر می‌گذارد و از مجموع داده‌ها حکم را به دست می‌آورد و بیشتر از این هم پیش نمی‌رود. حال اگر داده‌های بیشتری در اختیارش بود، چه بسا جور دیگری فتوا می‌داد. فقیه تلاش می‌کند، این کارها را می‌کند و نتیجه را بدست می‌آورد؛ نمی‌توان با فقه این‌طور شوخی کرد. این جمله آقای مدرسی تاب هرگونه تغییر را در فقه دارد. فقط بحث نجاست اهل کتاب که نیست. کفار را چه کار می‌کنند؟ تمام اختلاف فقها در اهل کتاب است، در مورد کفار که این‌طور نیست! همین الان در هند، مسلمانان با هندوها - با این که رفت و آمد خوبی هم دارند - هر دو گروه می‌دانند که این مسائل فقهی را هم دارند. به علاوه، به چه مجوزی ما عنوان رسمی دین دیگر را - مسیحی، یهودی، ... - به دگراندیشی تبدیل کنیم؟ بنده شاید الان با آقای فخاری در مورد نحوه اداره جلسه اختلاف داشته باشم، حال ما دگراندیشیم؟ دگراندیش واژه خیلی پُردامنه‌ایست. انواع و اقسام دارد. از یک آدم محقق که می‌خواهد با اطلاع و کار علمی حرف بزند، انتظار نمی‌رود که بنویسد «نجاست انسان دگراندیش»!<sup>۱۴</sup> این نحوه بیان، نحوه خطابی [و ژورنالیستی] است؛ اگر آقای دکتر مدرسی خواستند در چاپ بعدی تجدید نظر بکنند، چون این کتاب، یک کتاب علمی است و مخاطب آن می‌خواهد استفاده علمی بکند، به نظر من، این مقدار تعبیر خطابی هم نباید در کتاب بیاید. این کتابی است که شما می‌خواهید در آن بحث تاریخ فقه و تاریخ علم بکنید، بنابراین شاید این مصلحت نباشد.

یکی از مثال‌های ایشان را عرض می‌کنم: ایشان در صفحه ۱۸ کتاب می‌فرمایند که ملاحظه کنید که کاشانی در کتاب لباب‌الالاقاب در صفحه ۱۱۶ ذیل سرگذشت ملا عبدالخالق یزدی، از معاصران خود این مطلب را نقل می‌کند که: «گروهی از علمای عصر او را تکفیر کردند؛ از جمله به خاطر آن که فتوا به طهارت اهل ذمه داده بود.» آقای مدرسی! از شما سؤال می‌کنم این ملا عبدالخالق یزدی کیست؟ او از پیشگامان بابت است، مسئله‌اش اصلاً فرق می‌کند و مسئله بابت بوده است.<sup>۱۵</sup> او در مشهد در جلسات درسش به دیدگاه‌های شیعه کلاً انتقاد می‌کرده. در کتاب لباب‌الالاقاب آمده است: «سَبَّهَ الْبَابِيَّةَ الْمَلْحَدَةَ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ظَنَّى أَنَّ النِّسْبَةَ كَذِبٌ» ایشان می‌گوید کذب است، ولی شواهد دیگری وجود دارد که این جوری نبوده است [و بابتی گری او صحت داشته است].<sup>۱۶</sup>

## پرسش و پاسخ

دکتر فخاری: خیلی ممنونیم از این توضیح مسوطی که حضرت تعالی، درباره شیوه آقای مدرسی در این کتاب فرمودید. همین نمونه‌هایی که برشمردید نشان می‌داد که گاهی اوقات ایشان در این کتاب، از روش علمی فاصله گرفته‌اند، هم به لحاظ شیوه بحث علمی و هم به لحاظ پای‌بند نبودن به اصول امروزی تحقیق! مثلاً در بحث منبع‌شناسی که فرمودید خوب بود ایشان در آغاز تکلیف خودش را با منابع مشخص می‌کرد، و مثل سایر محققینی که فرمودید، توثیق منابع را انجام می‌داد. به هرحال آقای مدرسی با همین شیوه وارد بحث غلو، عصمت و بحث‌های دیگر شده است.

سؤال: برای این که محور بحث مشخص شود و بدانیم که از چه زاویه‌ای باید به بحث نگاه کنیم، امکان دارد این جا که مقدمه را توضیح دادید، بفرمایید مؤلف دنبال چه چیزی می‌گشته؟ می‌خواسته خواننده با مطالعه این کتاب به چه جایگاهی از نقطه نظر و دیدگاه برسد؟

طارمی: ایشان به دنبال این است که یک نسخه‌ای از آموزه‌های اعتدالی شیعه را که در عصر حاضر قابل ارائه باشد، مطرح کند. معتقدند که دو جریان غلو - به تعبیر خودشان نسخه غالبانه عامیانه - و احیاناً نسخه‌های تفسیری وجود داشته که با تلاش‌هایی که علمای شیعه کردند، از مجموعه تعالیم ائمه یک نسخه اعتدالی را ارائه کرده‌اند. ایشان اصرار بر این است که ما الان، آن نسخه اعتدالی را باید احیا کنیم و برخی تندروی‌ها که در روزگار ما می‌شود، شاید صلاح نباشد.

سؤال: این مطلبی که ایشان از استاد شهید مطهری نقل کرده‌اند<sup>۱۷</sup> که شیخ عباسعلی واعظ اسلامی خدمت آیت الله بروجردی رفتند و پیشنهاد دادند که شما یک تجدید نظری در این حکم طهارت اهل کتاب که موجب عسر و حرج مسلمانان خارج از کشور شده، بکنید؛ در نگاه اول خود من و هر مخاطبی که می‌خواند، یک تاثیر بدی در ذهن می‌گذارد و مقداری چهره آیت الله بروجردی را مخدوش می‌کند. قرائتی که من راجع به این قصه داشتیم، این بود که اگر ما قرار است به آقای بروجردی - به خاطر جوابی که دادند - خرده بگیریم بهتر است در ابتدا به شیخ عباسعلی اسلامی خرده بگیریم، که چرا ایشان - با توجه به آگاهی‌ای که نسبت به روش استخراج منابع و متون داشته - این گونه سؤال پرسیده که به صرف به سختی افتادن عده‌ای - که حالا آیا سختی هم هست یا خیر؟ - ما یک حکم را عوض کنیم! ما می‌دانیم که مبنای استخراج حکم چنین چیزی نیست و آقای

بروجردی با تمسک به اجدادشان - ائمه طاهرين عليهم السلام - پاسخ را در حد فهم مخاطب داده‌اند؛ یعنی بر اساس سؤال او گفته‌اند: شما که فکر می‌کنید جامعه این گونه پذیرش دارد و ما باید این گونه حکم دهیم، نخیر به این صورت نیست، یعنی با توجه به سؤال او پاسخی مشابه به مبنای او دادند.

طارمی: در آن داستان فکر می‌کنم باید خیلی بحث کرد. اگر غیر آقای بروجردی بود، شاید من می‌گفتم که می‌تواند درست باشد، ولی برای ایشان خیلی بعید است. توضیحش هم به صورت اجمالی این است که بحث کارشناسی فقه و کارشناسی مسئله گاهی اشتباه می‌شود، گاهی ما برای یک فقیه قسمتی از یک مسئله را بیان می‌کنیم که آقا ما یک چنین مسئله‌ای داریم و ما الان در اروپا زندگی می‌کنیم و این مشکلات را داریم. شبیه آن چیزی که در استفتائات می‌بینید؛ مثل الزاماتی که در بعضی از مدارس اروپایی برای یادگیری دروس غیر شرعی است یا این که آقا و خانم با همدیگر هستند، این‌ها را به فقیه خوب شرح می‌دهند و فقیه هم خیلی راحت جواب می‌دهد؛ مثلاً مرحوم آقای تبریزی می‌فرمایند عزت اسلام بالاتر از این است که حالا چرا به یک زن دست - نمی‌دهی یا می‌دهی، اگر دنبال‌ه‌روی مردم بودند، این گونه نمی‌فرمودند. فکر می‌کنم خود داستان یک قضیه خطایی [و ژورنالیستی] است.

ادامه سؤال قبل: اصلش هم همین است، نقل‌های دیگری که ایشان در کتاب داشتند همان طور که فرمودید با مسامحه بیان می‌کردند. بر فرض اگر صحت داستان را بپذیریم و به آقای بروجردی چنین چیزی فرموده باشند دقیقاً می‌شود گفت که ایشان در همان فضا جواب داده‌اند. حداکثر به این صورت می‌توان گفت.

طارمی: بله، چون آیت الله بروجردی در آخر رساله‌شان تعبیری دارند که می‌فرمایند حکم خدا با مسخره کردن افراد، عوض نمی‌شود.<sup>۱۸</sup>

سؤال: شما راجع به عنوان کتاب هم توضیحی بفرمایید، که آیا مکتب، در فرآیند تکامل هست؟

طارمی: عرض کردیم که این به چه معنا می‌تواند درست باشد و به چه معنا غلط. اگر از منظر گیرنده باشد و یا ارائه کننده به دلیل دشواری‌ها و در بحث تاریخی این را بیان بفرمایید، این عنوان می‌تواند درست باشد؛ ولی اگر نظر این باشد که اساساً مکتب خودش تکامل پیدا کرده است و آورنده هم نمی‌دانسته که این به کجا می‌خواسته برود، این غلط



است. تلقی من این نیست که این را می‌خواستند بگویند. عرض کردم که یکی از خلأهای این کتاب تبیین شرایط تاریخی شیعه است؛ یعنی این مکتبی که در طول سه قرن متبلور شده و بسط پیدا کرده، در کدام سنگلاخ رشد کرده یا در کدام دشت باز؟ این نکته خیلی مهمی است که آقای مدرسی گاهی اشاره‌ای می‌کند، اما کامل تبیین نکرده است. مثلاً این - طور نبوده که عباسی‌ها که سرکار آمدند، امام صادق علیه السلام هم فرمودند که ما سیاسی نیستیم! اگر کسی موضع امام صادق علیه السلام را همراه با این ببیند که منصور دوانقی چه کسی بوده، و این را بگوید، نتیجه فرق خواهد داشت؛ و اگر نگویید مخاطب نمی‌فهمد که تک‌تک این داده‌ها در چه شرایطی شکل گرفته است.

#### پانویست‌ها:

- \* ارائه شده در موسسه نبأ
- ۱. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱.
- ۲. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۱ و ۲۴
- ۳. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۴
- ۴. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۵
- ۵. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۵.
- ۶. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۵
- ۷. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۵
- ۸. مفاتیح الجنان - به نقل از مصباح الزائر - دعای ندبه.
- ۹. کفایة الاثر، ص ۱۶۲/بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.
- ۱۰. سوره شوری - آیه ۲۳: «قل لا أسألكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی»
- ۱۱. همان.
- ۱۲. کلام شیخ مفید چنین است: «... لکنه استثناء منقطع، و معناه: قل لا أسألكم علیه اجرا، لکن الزمکم المودة فی القربی» تصحیح اعتقادات الإمامیه (سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ج ۵)، ص ۱۴۱
- ۱۳. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹
- ۱۴. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۹
- ۱۵. اسد الله فاضل مازندرانی مبلغ و مورخ مشهور بهایی، ملا عبدالخالق یزدی را «از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه» شروع دعوت باب دانسته و نوشته که «بالجمله حاجی لا عبدالخالق از جهت اشتها به نام «بابی»

مورد تعرض ملاهای مشهد شد.» وی در ادامه از بازگشت ملا عبدالخالق از بابی‌گری به سبب آگاهی از دعوی قائمیت باب اشاره کرده و نوشته بسیاری از بابیان تهران نیز از وی تبعیت کرده و بابی‌گری را کنار گذاشتند. (تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۱۷۱ تا ۱۷۴).

۱۶. به نظر می‌رسد که سخن فاضل مازندرانی درباره گرویدن نخستین ملا عبدالخالق به بابی‌گری درست بوده و صرف نسبت‌دهی نباشد. چراکه اگر فاضل مازندرانی می‌خواست تحریف تاریخ کرده و بنابر نظر ملا حبیب‌الله کاشانی وی را به دروغ به بابی‌گری نسبت دهد، دیگر ضرورت نداشت از بازگشت او از اعتقاد بابی صحبت کند. در نتیجه؛ علت اصلی تکفیر او توسط علمای هم‌عصرش، اعتقاد بابی او بوده و گفته ملا حبیب‌الله کاشانی درباره‌ی سبب تکفیر او کامل نیست. گذشته از این که آقای دکتر مدرسی (دانسته یا نادانسته) هیچ اشاره‌ای به بابی‌گری او نکرده‌اند. و همچنین؛ ایشان هتاک‌های وی بر فراز منبر را نیاورده‌اند با این که مرجع ایشان (کتاب لباب الالقباب) این موضوع را آورده است.

۱۷. مکتب در فرآیند تکامل، ص ۱۷.

۱۸. مسأله شماره ۲۸۳۴ که در آخرین بخش از رساله توضیح المسائل آیت الله بروجردی آمده، چنین است: «تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، حرام است. و در این حکم تمام مردم یکسانند و حکم خدا به واسطه مسخره مردم تغییر نمی‌کند...» (رساله توضیح المسائل آیت الله بروجردی (با حواشی مراجع)، ص ۵۹۱، انتشارات جاویدان و فراهانی.